



پیغام عشق

قسمت صد و هفتاد و ششم





آقای منصور از استان مرکزی



با عرض سلام خدمت استاد عزیزم و همه دوستان و یاران معنوی



تحقیقی بر مثلث ستایش، عنایت، جذب.

وقتی ما فضا را باز می‌کنیم و مرکز را عدم می‌کنیم در ما سه نیرو به کار می‌افتد: ستایش، عنایت، جذب.

ستایش ✨

یا پرستش به این معناست که ما در این لحظه آگاه باشیم که چه چیزی را در مرکزمان گذاشته‌ایم، همان را می‌پرستیم.

آیا مرکزمان یک جسم و همانیدگی با چیزهای آفل و دردها و رنجش‌هاست و یا مرکزمان را عدم کرده‌ایم. ستایش و پرستش واقعی زمانی است که ما با فضاگشایی مرکز را عدم کنیم تا عنایت خدا سبب شود جذب خدا در ما کار کند و ما را به سوی خود بکشد.

ستايشت به حقيقت ستايش خويش است 
که آفتاب ستا چشم خويش را بستود 

-ديوان شمس، غزل ۹۴۰-

خداوندا ستايش تو همان مرکز عدم است که مرا به بي نهايت تو وصل مي کند. يعني با مرکز عدم، خود را ستايش مي کنم و اين چشمهاي عدم بيني که آفتاب تو را مي بيند ستودني مي باشد.

☀️ مادح خورشید مدّاح خود است
☀️ که دو چشم روشن و نا مرمد است

☀️ ذمّ خورشید جهان ذمّ خود است
☀️ که دو چشم کور و تاریک و بد است

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹ و ۱۰
نا مرمد: چشم بی عیب –

کسیکه در این لحظه مقاومت و قضاوت ندارد و با دید عدم می بیند، خرد زندگی از او بیان می شود و دارد خودش را مدح می کند و می گوید دو چشم من روشن و سالم است. چشم سالم چشم عدم بین است و چشم نا سالم چشمیست که بر حسب همانیدگیها می بیند.

اگر ما بتوانیم مرکزمان را عدم نگه داریم، داریم خودمان را تعریف می کنیم، یعنی کسیکه خود را مدح کند دارد جنس خودش را تعیین می کند.

ولی کسیکه در این لحظه بر حسب همانیدگی ها می بیند و مرکزش عدم نیست و پرستش واقعی و اطاعت واقعی نمی کند، در این صورت خدا هم به او کمک نمی کند و به او نمی پردازد تا او را از ذهن آزاد کند. وقتی همانیدگیها در مرکز ما باشد، با من ذهنی هر کار خوبی که انجام دهیم، به جایی نمی رسد و جهد بی توفیق است.

فقط باید مرکز را عدم کنیم و خدا را با مرکز عدم ستایش کنیم.

✨ اگر پروردگار من شما را به طاعت خویش یعنی (به دعا و پرستش با مرکز عدم) نخوانده بود به شما نمی پرداخت. ✨
 ✨ قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۷۷ ✨

✨ عنایت ✨

یعنی توجه ایزدی خدا یا زندگی در این لحظه به ما که می‌خواهد ما را از این همانیدگیها بیرون بیاورد و آزاد کند و به بی‌نهایت خود زنده کند. بدون فضاگشایی و بدون مرکز عدم، عنایت ایزدی شامل حال ما نمی‌شود.

✿ یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
✿ جهد را خوف است از صد گون فساد

– مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹ –

یک عنایت الهی بهتر از صد نوع سعی و تلاشی است که با من ذهنی انجام می‌دهید.
کسیکه با من ذهنی فکر می‌کند و عمل می‌کند، در واقع هدف یا منظور را که زنده شدن به خداست، فاسد می‌کند، بنابراین جهد من ذهنی دچار فساد می‌شود.

🌻 وآن عنایت هست موقوف مَمات
تجربه کردند این ره را ثقات 🌻

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰ -

عنایت ایزدی مستلزم مُردن است به من ذهنی. کسانی که به حضور زنده شده‌اند این راه را تجربه کرده‌اند.

🌹 بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست
بی عنایت هان و هان جایی مایست 🌹

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۱ -

حتی مردن نسبت به من ذهنی بدون عنایت ایزدی تحقق نمی‌یابد. یعنی هر لحظه که اتفاق این لحظه را می‌پذیریم و فضا را باز می‌کنیم، عنایت ایزدی می‌آید و سبب مرگ، نسبت به من ذهنی می‌شود. بدون عنایت مواظب باش و آگاه باش که وسط راه متوقف نشوی، اگر یک لحظه ناظر خودت نباشی این عنایت شامل حالت نمی‌شود.

✨ جذبہ ✨

خداوند دایما جنس خودش را جذب می کند.

ما امتداد خداوند هستیم اما در ذهن جذب چیزهای این جهانی شده ایم و به آنها چسبیده ایم و از اجسام زندگی می خواهیم، اما ما در واقع عدم هستیم و هر لحظه این عدم و سکوت را می توانیم تجربه کنیم و خدا هم جنس خودش را که اصل ماست به سوی خودش جذب می کند.

🌕 اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش
کار گن موقوف آن جذبہ مَباش 🌕

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷ -

اصل این است که ما مرکزمان را عدم کنیم تا از جنس خدا شویم و او ما را جذب کند. اما ما برای عدم کردن مرکز باید کار کنیم، یعنی من ذهنی را صفر کنیم و در مرکزمان هیچ همانیدگی نگه نداریم و چیزهای آفل را ستایش نکنیم تا او ما را مورد عنایت قرار دهد و جذب کند.

کین سفر زین پس بُود جذب خدا 
آن سفر بر ناقه باشد سیر ما 

– مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۹ –

سفری که با مرکز عدم پس از پیاده شدن از من ذهنی باشد مورد جذب خدا قرار می‌گیرد، ولی سفری که با ناقه من ذهنی باشد به سر منزل مقصود نمی‌رسد چون توجهش به همانیدگیهای آفل این جهان است.

🦋 این چنین سیری ست مُستثنیٰ ز جنس
کان فزود از اجتهاد جن و انس 🦋

- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۰ -

سیر و سلوکی که با مرکز عدم باشد و جذبه و عنایت خدا در کار باشد منحصر به فرد و بی نظیر است، چون این سیر و سلوک، مافوق سعی و تلاش جن و انس می باشد.

🍀 این چنین جذبی ست نی هر جذب عام
که نهادش فضل احمد، والسلام 🍀

- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۱ -

وقتی مرکز عدم شود و با مرکز عدم ستایش خدا را کنی، مورد عنایت و جذبه الهی قرار می گیری، چنین جذبی را حضرت رسول "فضل" نامیده است، نه جذب جسم به جسم که در من ذهنی صورت می گیرد و ارتعاش مرکز پر درد، مرکز پر درد را به خودش جذب می کند، که این جذب عام است و به نتیجه نمی رسد.

✨ حدیث

✨ یک جذبه حق که با مرکز عدم صورت می‌گیرد به اندازه اعمال و عبادات همه هوشیاری های غیر انسانی و هوشیاری من ذهنی، در پیوستن به خدا و وحدت مجدد با او تاثیر دارد.

و در پایان سپاسگزار خداوند و مولانای جان و استاد عزیزم آقای شهبازی هستم که ما را از تاریکی به نور هدایت می‌کند.



با احترام
منصور از استان مرکزی
💕💕💕



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۷۷۱ غزل ۲۰

" در قالب شکر و سپاسگزاری از نیرو و خرد زندگی "

✨ بنام خداوند عشق ✨

چندانک که خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدید را
می دان که دود گولخن هرگز نیاید بر سما

- مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰ -

بارالها : می دانم که طرح زندگی تو این است که من ذهنی در مرکز من شکل بگیرد که با ایجاد درد نتوانم آنرا
تحمل کنم و این سوال در من به وجود بیاید که تا کی می خواهی به درد کشیدن ادامه دهی؟؟

چرا که، این مسیری که انتخاب کرده‌ام خیلی سخت است و دشوار و با جنگ و تهدید همراه است. و من از این ضربان تکاملی زندگی نا آگاه بودم و به افزودن دردها در مرکزم ادامه می‌دادم و آنها را به خارپشت بزرگی تبدیل کرده و به هر طرف که نگاه می‌کردم درد می‌دیدم و الگوهای درد و واکنش نشان دادن به آنها. و روح و روان خود را با هر یک از تیغ‌های این خارپشت زخمی کرده و غافل از این بودم که انرژی زنده زندگی را در دردهایم سرمایه‌گذاری می‌کنم. و آسمان درونم را بسته نگه داشته‌ام تا اینکه به این سوال تو پاسخ دادم که تا کی می‌خواهی به این روند ادامه دهی؟

با اطاعت از فرمان تو در این مسیر گام برداشتم و شروع به شناسایی کردم که من امتداد تو هستم و دارای خاصیت‌های تو که همان بی‌نهایت و ابدیت است می‌باشم و می‌توانم به صورت یک آسمان بزرگ گشوده شوم. و پی بردم که شاه کلید این راه صبر است و تدبیر.

صبوری پیشه کردم و اجازه دادم تا دم تو همراه با صبر در من دمیده شود و در وجودم جاری گردد صبری که مرا به نهایت اوج وحدت به تو رساند که آهسته آهسته ثمره و نتیجه آن را که همان حضور ناظر تو است در زندگی‌ام جا باز کرد و مرا همنشین تو ساخت.

🔥 فرمود رب العالمین: با صابران همنشین
ای همنشین صابران افرغ علینا صبرنا

– مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰ –

❗ حال شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: با دم خود مرا شفا بخشید که می توانم در آسمان لایتنایم
همگان را همانگونه که هستند قرار دهم.

❗ و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: دود حاصل از دردهایم نمی توانند به آسمان درونم دسترسی داشته
باشند و ایجاد درد کنند.

❗ و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: انرژی ذخیره شده در دردهایم تبدیل به فضاگشایی گردیده است.

❗ و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: اگر یک لحظه دود حاصل از دردها در من رسوخ کنند من با نیروی
شناسایی و حضور ناظر قوی می توانم آسمان درونم را از آن بیرون بیاورم.

❧ و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: دیگر به جنگ و جدال با خودم و دیگران به عنوان یک من ذهنی ادامه نمی‌دهم چرا که این خود آزاریست و مانند ستیزه کردن با نقش‌های گرمابه است.

❧ و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: دیگر با مقاومت و عدم پذیرش و تسلیم نیرو و خرد زندگی را مورد توهین قرار نمی‌دهم، چرا که این کار، باعث کوچک و منقبض شدنم می‌گردد.

❧ حال می‌آموزم که: مانند گذشتگان در دیگ من ذهنی نجوشم. چرا که مرا به تب و تاب می‌اندازد و تنها راه چاره آن رضا و پذیرش اتفاق این لحظه می‌باشد.

❧ و می‌آموزم که: به دردها و الگوهای دردزا اجازه فعالیت ندهم که تا بتوانند هوشیاری مرا کاهش داده و خارپشت من ذهنی با حيله‌گری هایش از من انرژی دریافت کند.

❧ و می آموزم که: خارپشت یا همان فضای درد از غفلت من استفاده می کند پس من کاملاً حاضر و ناظر بر اعمال و رفتارم می باشم که خودم را به خارهایش نزنم تا نه برای خودم و نه برای دیگران درد ایجاد نشود.

❧ و می آموزم که: برای رهایی از این من ذهنی بدقیافه بایستی صبر و تدبیر همراه با فضاگشایی داشته باشم و عجله نکنم.

❧ و می آموزم که: بلا و قضا خواهد آمد و فضا تنگ خواهد شد چرا که زندگی هم هویت شدگی هایم را آماج تیرهای خود قرار می دهد. پس من ساکن و ریشه دار و بدون واکنش فضا را باز می کنم و خشنود خواهم بود.

❧ و در نتیجه: اگر من درست به آموزه های مولانای عزیز گوش داده باشم و قانون قضا و قدر و گن فکان و داستان خارپشت و دم ایزدی و فضاگشایی و صبر را در زندگی ام پیاده کنم: خداوند از درونم بسته های خرد و شادی و برکات خود را نثارم می گرداند.

🔥 پیش از تو خامان دگر، در جوش این دیگ جهان
بس برطپیدند و نشد، درمان نبود الا رضا

🔥 بر خار پشت هر بلا خود را مزن تو هم، هلا
ساکن نشین وین ورد خوان جاء القضا ضاق القضا

🔥 رفتم به وادی دگر، باقی تو فرما ای پدر
مر صابران را می‌رسان هر دم سلامی نو ز ما

- مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰ -

🔪 و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

🔥 ای ز غم مرده که دست از نان تهی ست
چون غفور ست و رحیم این ترس چیست؟

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷ –

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

– زهرا سلامتی، از زاهدان –
🙏🙏🙏



خانم مهردخت از چالوس



به نام عشق و با عرض سلام و ارادت

از مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۳

ای تو ملول از کار من، من تشنه تر هر ساعتی
آخر چه کم گردد ز تو کز تو بر آید حاجتی

بر تو زیانی کی شود، از تو عدم گر شی شود
معدوم یابد خلعتی، گیرد ز هستی رایتی

یا مستحقّ مرحمت یابد مقام و مرتبت
بر خواند اندر مکتبت از لوح محفوظ آیتی

امروز روی این ابیات متمرکز شدم و بعد روی خودم زوم شدم و از خود پرسیدم: آیا من ملول هستم؟ و صادقانه گفتم: بله. چون چند روزی هست که فکر چند نقص در خودم و زندگی ام کمی مرا مشغول کرد. بعد پرسیدم حالا آیا تشنه این هستم که آنها را هر چه زودتر رفع کنم یا تشنه اینم که فضا را باز کنم تا با خرد خدا این نقص ها را رفع کنم؟ با اینکه نفسم به من می گفت: برو آنها رو هرچه زودتر رفع کن، ولی من صبر کردم و درد هوشیارانه را ترجیح دادم تا دوباره با شتاب من ذهنی عمل نکنم. پس تشنه خرد خدا شدم. گفتم فضا را باز می کنم تا بینم خدا چه پیامی به من می دهد.

چون متوجه شدم اگر به هر یک از همانیدگی ها فکر نکنم و آنرا به خدا بسپارم، نه تنها چیزی از من کم نمی شود بلکه فضای درونم بازتر می شود و دم خدا هم بهتر از من عبور می کند. یعنی بهتر با خرد خدا فکر و عمل می کنم.

بعد به خودم گفتم وقتی با عدم کردن مرکز من این من ذهنی من که هیچ ارزشی ندارد و چیزی نیست، اگر تبدیل به چیزی شود، نه تنها از من و از خدا که من امتدادش هستم هم چیزی کم نمی‌شود بلکه چیزی بهتری مثل لباس حضور و هستی به من اضافه می‌شود. پس فکر کردم چرا باید این همانیدگی‌ها را نگه دارم؟ چرا باید اجازه دهم که فکر این جسمها مرتب وقت مرا بگیرد و مرا از لحظه‌ای که می‌توانم درست استفاده کنم و قدرت و هدایت خدا را داشته باشم خودم را محروم کنم؟

بنابراین تصمیم گرفتم این فکر همانیدگی‌ها یا نقصها را از خودم دور کنم و لباس حضور بپوشم. تا پرچم دار هستی واقعی شوم. یعنی بگویم خدایا من از تو هستم و از تو یاری می‌خواهم. من این همانیدگی‌ها نیستم. من لایق لطف تو هستم. اگر یک همانیدگی را هم بنده‌ام یک پله به تو نزدیکتر می‌شوم و مقام نزدت بیشتر می‌شود. سپس با این قرب و نزدیکی می‌توانم از آن لوح محفوظی که در سینه هر بنده‌ای گذاشتی و در من هم هست پیامت را دریافت کنم و درست عمل کنم. اگر با من ذهنی باشم و با آن افکار و اوهمات بسر ببرم دیگر راهی برای دریافت پیام از خدا برایم نمی‌ماند. چون من ذهنی خودش سریع دست بکار می‌شود. پس از این صحبتها با خودم، آرامشی وجودم را گرفت و سبک شدم. خدایا شکرت بخاطر این همه لطفی که به ما داری.

با سپاس فراوان، مهردادخت هستم از چالوس



خانم دیبا از کرج



به نام عشق و زندگی 🙏
ابیاتی کلیدی از دیوان شمس مولوی 🙏

مصلحت ما در آشتی با زندگیست، یک ساعت یعنی یک لحظه هم نباید به چه گنم هایی که شیطان در ذهن ما می خواند گوش دهیم، در فضاگشایی خرد و عشق الهی عمل می کند و ما قوت زندگی را از آرامش این فضای عدم می گیریم. 🙏

مصلحت آن است تا یک ساعتی
قوتی گیرند و زور از راحتی

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۰ -

من ذهنی جمله ادراکات ما را به مسئله و مانع و دشمن تبدیل می کند، زندگی را با دید غلطش به دردها آغشته می کند. وقت آن است که هوشیارانه میدان دلمان را از غیر خدا خالی کنیم تا در فضای عدم، خدا قدم بگذارد، وقت اجابت دعا و جبران نعمتهای زندگیست، وقت مستی و بی مسئولیتی در خواب ذهن نیست. 🙏

🌸 جمله ادراکات را، آرام نی
وقت میدان است، وقت جام نی



– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۳ –

بیشتر مردم با کسب و درآمد بیشتر، دچار حرص و طمع بیشتر می‌شوند، افسوس اگر با تسلیم و رضا به خدا توکل کنند، به بخشش بی‌نهایت زندگی که از جنس آرامش و شادی و فراوانی است می‌رسند. 🙏


🌸 نیست کسبی از توکل خوبتر
چیست از تسلیم خود محبوبتر



– مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶ –

هیچ طبیبی تا مریض نباشی، دارو نمی‌دهد، طبیب دردهای ما زندگیست، با تسلیم و فضاگشایی، راه حل و درمان می‌آید و درمان دردهای ما بیداری از خواب ذهن و شناسایی دردهای هم هویت شدگی های ماست. 🙏

هیچ طبیعی ندهد بی مرضی حب و دوا 
من همگی درد شوم تا که به درمان برسیم 

- مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۰۰ -

مگر می شود با فرزند، همسر، پول، مقام و سواد، هم هویت نشد؟ بله می شود همه اینها لازمه زندگی ما هستند ولی جایگاه آنها مرکز ما نیست، آنها سوخت کشتی ما به سوی مقصد الهی هستند، اگر با آنها هم هویت شویم، کشتی ما غرق می شود. 

آب در کشتی هلاک کشتی است 
آب اندر زیر کشتی، پُشتی است 

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۵ -

« من می دانم » چاهی ست پر از خطر، از آن بر حذر باشید، زیرا تنها خداست دانای عالم.
اگر انسان با دانایی اش همانیده شده و مغرور شود، قانون قضا و کن فکان، غرورش را با یک موج و یک حادثه
زیر و زبر می کند. 🤔

🌸 در علو کوه فکرت کم نگر 🌸
که یکی موجش کند، زیر و زبر

– مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۴ –

عدم، فضایی ست که ما در آن معلق هستیم، زودتر از «من» های ساختگی مان، آزاد شویم، تا در عالم بیخودی،
اصل خود را بیابیم، براستی که خدا داناست. 🙏

🌸 جهد کن در بیخودی، خود را بیاب
زودتر واللہ اعلم بالصواب 🌸


- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۸ -

ما انسانها همه به دنبال پول، تفریح و معانی دانشهای ذهنیمان هستیم، در نهایت یک ثروتمندیم، یا یک
دائرة المعارفیم، از خود پرسیم، آیا زندگی ما مزه و چاشنی دارد؟ آیا زندگی ما خوشمزه است؟ 😊

🌸 می زنی دم از پی معنی ولیک
تو کجا آن چاشنی داری هنوز؟


- عطار 🌸 -

انسان هر لحظه با خودش در حال گفتگوست، از خودمان پرسیم ندهایی که مرکزمان را به ارتعاش درمی آورد
چیست و از کدامین فضا می آید؟ 🤔


هر ندایی که تو را بالا کشید 
آن ندا می‌دان که از بالا رسید
هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم درد



- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ -

اعتبار کلید است. اعتبار به درگاه خدا جز تواضع و تسلیم و ترس از غیر او را خواستن نیست.

جز خضوع و بندگی و اضطرار 
اندرین حضرت ندارد اعتبار

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳ -

از صد درصد فکرهای ما نود درصد آنها توهم و تصویر سازی من ذهنی است که پوچ و ناکارآمد هستند، تفکری که با حضور و تسلیم می‌باشد ما را به اصلمان و یکی شدن با نور می‌پیوندد. 

از همه اوهام و تصویرها دور 
نور نور نور نور نور نور 

- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶ -

نفس یا من ذهنی تنها شهوتها و لذتهای حریصانه را می شناسد، و هر لحظه با فکرها خودش را می بافد و در
سرمای یخبندان دردها و باورها بیشتر به چاه دنیا فرو می رود.

در ایمان و مرکز عدم قدرتیست که این نیروی مخرب را ذوب می کند و انسان را به سخای بهشت می رساند.

ترک شهوتها و لذتها سخاست 
هر که در شهوت فرو شد بر نخاست

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲ -

با تشکر از همیاران گنج حضور و آقای شهبازی 🙏

دیا از کرج 🌸



خانم نرگس از نروژ



✨ از شتر ذهن افتادنِ نرگس: ✨

🍀 سرنگون خود را ز اُشتر در فکند
گفت سوزیدم ز غم تا چند؟ چند؟

- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۱ -

👤 از این غم که این همه وقتم تلف شد، این همه کوشش کردم، جهد بی توفیق بود، از غم سوزیدم، چقدر باید غم بکشم؟ استرس بکشم؟ درد بکشم؟

بنابراین خودم را از شتر ذهنم سرنگون می‌کنم.

☀️ همیشه مرکز را عدم می‌کنم، نه همانیدگی.

❁ تنگ شد بر وی بیابان فراخ
خویشتن افکند اندر سنگلاخ

- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۲ -

● این بیابان ذهن که به نظرم می‌آمد، خیلی حرف و باور درونش هست و خیلی فراخ است و باید برم، به من تنگ شد.

وقتی مرکز را عدم می‌کنم، یک بینشی در من به وجود می‌آید که:
❄️ این من ذهنی واقعا دروغین است.

این همانیدگی‌های من، واقعا مجاز هستند.

دیدن بر حسب همانیدگی‌ها من را منحرف کرده، من درست فکر نمی‌کنم.

🔥 این جور دیدن به غم می انجامد.

💧 پس خودم را روی سنگلاخ می اندازم،
یعنی:

این تصویر ذهنی و همانیدگی ها را بی اعتبار می کنم و دیگر در نظرم مهم نمی آیند.

✓ تمام این موانع که سبب روباه بازی می شوند،

✓ شیوه های کنترل،

✓ شیوه های گرفتن همانیدگی ها از مردم،

✓ توقع داشتن،

✓ راه های برآورده کردن این توقعات،

این ها را همه سوراخ سوراخ می کنم.

بی اعتبار می شوند، یعنی زندگی سرمایه گذاری شده در آنها آزاد می شوند.

حتی دردها، مثلاً:

بینشی که تمام رنجش های من که نگه داشتم و می خواستم انتقام بگیرم، اینها همه بی اعتبار شدند. همه توهم بودند، هیچ کدام را نمی خواهم.

این کینه من، حس انتقام جویی من، دشمنی من که با ذهنم ساخته شده، همه بی اعتبار شد.

این مسائل من همه بی اعتبار شد،

این موانعی که در ذهنم ایجاد کردم، بی اعتبار شد.

اینها مانع نیستند، من این طور می بینم.

یعنی تمام بینش های من از طریق همانیدگی ها بی اعتبار شد. اینها مانع نیستند، من این طوری می بینم.

🌈 نمی‌خواهم این طوری زندگی کنم،

تایید مردم را نمی‌خواهم،

توجه مردم را نمی‌خواهم،

و تهدیدات من ذهنی مبنی بر این‌که: تنها می‌مانی، بی‌دوست می‌شوی، بی‌عشق مردم می‌شوی، مهم نیست و دیگر نمی‌ترسم.

🍀 آن چنان افکند خود را سخت زیر
که مخلخل گشت جسم آن دلیر

- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۳ -

☀️ پس باید شجاعت به خرج بدهم و تمام همانیدگی‌ها را بی‌اعتبار و سوراخ سوراخ کنم.

🍀 چون چنان افکند خود را سوی پست
از قضا آن لحظه پایش هم شکست

– مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۴ –

👉 قضا هم در این راه کمک خواهد کرد و چنان خود را پایین می‌افکنم، از دانشمند بودن، همه چیزدان بودن، از مقبولیت برای مردم، از تصویر کمال ذهنی، به سوی پایین‌ترین حالت یعنی مقاومت صفر و همانیدگی صفر.

🌟 دیگر با ابزار ذهنی، باور، گفتگو، بحث و جدل، به سوی خدا نمی‌روم. چون آن موقع ناچه می‌آید.

🍀 پای را برپست و گفتا گو شوم
در خم چو گانش غلطان می روم

- مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۵ -

🌐 من می خواهم خدا با چو گانش من را بزند، جلو ببرد، به جای اینکه یک دید من ذهنی، یک دید مادی، فکر، حرکت را و هدایت را تعیین کند، مرکز را عدم نگه می دارم تا مرکز عدم کمک کند.


🌍 ابزارهای ذهن را صفر می کنم، توپ کوچکی می شوم که با چوگان عشق من را می زند. هر دفعه که مرکز را عدم می کنم، با او یکی می شوم، او من را جلو می برد، در جهتی که باید بروم، که در ابتدا در جهت رها شدن از همانیدگی ها است.

❤️ با عشق و احترام ❤️
🙏 نرگس از نروژ 🙏



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com